

نگاهی نو به تاریخ بیهقی بر اساس مقایسه با رمان تاریخی رابعه؛ اثری از حسینقلی مستعان

اسما فروغی راد، دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه شهید چمران اهواز، ایران

foroughiasma

چکیده

کمتر کسی را می‌توان یافت که با اثری سترگ چون تاریخ بیهقی ناآشنا باشد؛ اثری که بارها و بارها از سوی محققان و مورخان جنبه‌های مختلف آن و حتی ریزترین نکات آن مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است. آنچه در این پژوهش تحت عنوان مقایسه تاریخ بیهقی با رمان تاریخی رابعه مورد بررسی قرار گرفته، نگاهی نو و ژرف به مشابهت‌ها و تفاوت‌های موجود میان این اثر کم‌نظیر با یک رمان تاریخی است. مقایسه‌ی حاضر در پی کشف ابعاد زیبا و تحسین‌برانگیز اثری است که هر قدر زوایا و خیابای آن را مورد کنکاش قرار دهیم هنوز هم می‌تواند حرف‌هایی برای گفتن داشته باشد. اما رمان تاریخی رابعه اثری که به لحاظ زمانی با تاریخ بیهقی بسیار فاصله دارد چه‌طور می‌تواند در کنار یکی از شاهکارهای ادبی قرار بگیرد و از در مقایسه درآید؟ این مقایسه چه نتایجی می‌تواند در بر داشته باشد؟ به یقین از توضیح واضحات و آوردن مطالب تکراری که نه تنها مفید نخواهد بود بلکه ممل خاطر خواننده است اجتناب خواهد شد.

واژگان کلیدی: تاریخ بیهقی، رابعه، بیهقی، مستعان

مقدمه

از جمله کتاب‌های گران‌قدر و ارزنده‌ای که نمودار فرهنگ و تمدن ایران می‌باشد کتاب تاریخ بیهقی است که نمونه‌ای کامل از نثر فصیح و شیوای زبان پارسی به شمار می‌رود. اهمیت این کتاب بر هیچ کس پوشیده نیست و تأثیر آن بر متون بعد از خود گواهی صادقی بر ارزشمندی این کتاب است. کتابی که با ظهور خود سبکی جدید در نثر فارسی بنا نهاد که گذشت زمان نه تنها از اهمیت آن نکاسته بلکه بر شکوه و عظمت آن نیز افزوده است.

تاریخ بیهقی آیینی تمام‌نمای دوران خود است که می‌توان قواعد مملکت داری، شهرسازی، سطح زندگی مردم، طبقات اجتماعی، فرهنگ جامعه، اوضاع دربار و دیوان‌ها، آداب و سنت‌های رایج در جامعه، جهان‌بینی مردم و حتی خصوصیات اخلاقی و شخصیت‌شناسی هر یک از چهره‌های تاریخی را در آن مشاهده کرد. همین ویژگی‌ها و توصیفات باعث شده تا امکان مقایسه این اثر کم‌نظیر را با یک رمان تاریخی ممکن سازد. در این اثر ارزشمند تاریخی - ادبی ما با نویسنده‌ای سروکار داریم که هم مورخ است و هم ادیب. او همچون داستان-سرای شیواسخن در نهایت بلاغت و استادی به روایت داستان و ذکر حوادث و وقایع تاریخی می‌پردازد.

و اما نویسنده این اثر، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر فاضل و مشهور دربار غزنویان، کتاب خود را در شرح تاریخ آل سبکتگین از آغاز دولت آن خاندان تا اوایل سلطنت ابراهیم بن مسعود به رشته‌ی تحریر درآورده است. ذبیح‌الله صفا درباره‌ی وی می‌نویسد: «وی در سال 385 در قریه حارث آباد بیهق ولادت یافت و بعد از کسب فضایل در نیشابور به دیوان رسایل محمودی راه جست و در خدمت خواجه بونصرمشکان به کار پرداخت و هم‌چنان در خدمت سلاطین غزنوی به سر می‌برد تا در زمان عدالدوله- عبدالرشید که در سال 441 سلطنت یافته بود، چندی صاحب دیوانی انشاء کرد لیکن به تهمت حاسدان معزول

و محبوس شد. در سال 443 که طغرل کافر نعمت بر عبدالرشید خروج کرد و او را کشت، بسیاری از خادمان درگاه را در قلاع محبوس ساخت و از آن جمله بیهقی را از حبس سلطان و یا به قولی از حبس قاضی غزنین بیرون آورد و به زندان قلعه فرستاد. بیهقی بعد از رهایی از زندان گویا باقی عمر را در انزوا به سر برد تا در سال 470 هجری بدرود حیات گفت.» (صفا، 1371: 8991)

اثر دوّم رمانی تاریخی به نام *رابعه* از حسینقلی مستعان است. مایه‌های اصلی دراماتیک این داستان را مقولاتی چون انتقام، حسادت، سلطه جویی، قدرت طلبی، ظلم و ستم و ... تشکیل می دهد.

خلاصه‌ی اثر: *رابعه* با وصف خلف بن احمد صفاری شروع می شود، مردی فاضل اما شهوت‌ران و بی‌رحم که دو پسر خود را در پی رقابت‌های سیاسی - عشقی به قتل می رساند. در این میان رابعه دختر عضدالدوله دیلمی چون یک زن افسانه‌ی در صحنه تاریخ به تاخت و تاز درمی آید. ایران سراسر جنگ و خونریزی است و رابعه با سیاست و آینده‌نگری خویش به عنوان مشاور برادر و همسر طاهر بن خلف سعی در سامان بخشیدن به اوضاع ایران دارد. شخصیت رابعه در این رمان به طرز چشمگیری بازسازی شده است. او به سختی مبارزه می کند و با شناسایی سست عنصران و منافقان با زیرکی یا آنان را به کارهای بی‌ضرر می گمارد و یا از میدان به در می کند. رابعه از همسرش، طاهر بن خلف دارای فرزند می شود اما دریغ که در گیرودار جنگ همسرش را از دست می دهد. آتش جنگ سرانجام روبه خاموشی می رود و مملکت رنگ آرامش به خود می گیرد ولی غمی بزرگ در دل رابعه نشسته که زدودنی نیست. او سال‌های سکون و آرامش را در کنار کودک و در عزای همسرش سپری می کند ...

نویسنده‌ی این رمان تاریخی؛ حسینقلی مستعان از پاورقی نویسان مشهور دهه‌ی 20 بود. مستعان در سال 1283 خورشیدی در تهران دیده به جهان گشود. پس از اتمام دوره دبیرستان در دارالفنون مدتی در مدرسه‌ی علوم سیاسی به تحصیل پرداخت. از 17 سالگی به عنوان روزنامه‌نگار و عکاس در روزنامه‌ی نیمه رسمی ایران آغاز به کار کرد و چون به کار روزنامه‌نگاری علاقه‌ی زیادی داشت خیلی زود به سردبیری آن روزنامه رسید. بهزادی از جمله پاورقی نویسان آن زمان در خاطرات خود می نویسد:

«مستعان قصه نویسی را از سال 1314 در مجله مهرگان شروع کرد. لذت شهرت و موفقیت را هم در این مجله چشید. او داستان‌های خود را با نام مستعار ح.م. حمید می نوشت که نامی مشهور شد. اما دوران داستان نویسی او در مهرگان کوتاه بود ... مستعان پرکار بود در این سال ها ترجمه کتاب *له میرزابیل* و *ویکتور هوگو* را انجام می داد. وی بدون وقفه 57 سال قلم زد. از سال 1300 تا 1357 گاهی در اوج بود و گاهی هم در نشیب، ولی همیشه به کاری که می کرد اعتقاد داشت.» (بهزادی، 1357: 542)

مستعان به علت آشنایی که با زبان فارسی داشت توانست ترجمه خوبی از *بینوایان* بنگارد اما با این وجود عمده‌ی شهرت او به جهت نوشتن داستان‌های عامه پسند یا به اصطلاح پاورقی بود تا جایی که: « چاپ داستان مستعان در هر مجله ضامن فروش معتبری برای آن مجله بود. قشری مرکب از هزاران زن و مرد قصه خوان پدید آمده بود که برای پیگیری حوادث داستان‌ها او روزشماری می کردند... معروف است سهیلی نخست وزیر وقت، وقتی که می خواست به سفر انگلیس برود، یادداشتی برای مستعان فرستاد و از او خواهش کرد که مجله را سر موقع برای او بفرستد. این‌ها دست کم نشان‌دهنده‌ی تاثیر داستان‌های او در آن روزگار بود.» (آژند، 1378: 157)

مستعان رمان معروف *رابعه* را در حوزه‌ی پاورقی‌های عشقی-تاریخی به نگارش درآورد که برای او شهرت بسیار به دنبال داشت.

مقایسه‌ی تاریخ بیهقی با رمان تاریخی رابعه

برای مقایسه‌ی این دو اثر ابتدا درباره وجه ادبی و تاریخی هر دو کتاب مباحثی را می‌آوریم و بعد به ذکر نمونه‌های هر دو وجه خواهیم پرداخت. در تاریخ بیهقی قرآینی هست که آن را در عداد تاریخ قرار می‌دهد و قرآینی که آن را اثر ادبی نشان می‌دهد؛ با وجودی که بیرون از این تأمل نیز ادب و تاریخ مرزهای محکم و روشنی ندارند. ما در این پژوهش نیازمند بررسی هر دو وجه در دو اثر موردنظر هستیم تا با استخراج نمونه‌های موردنظر در هر وجه، آن‌ها را با هم مقایسه کرده و نقاط اشتراک و افتراق موجود میان آن‌ها بیابیم.

مقایسه‌ی هر دو اثر به لحاظ جنبه تاریخی: تاریخ بررسی انسان و زمان حالات عارض شده بر انسان است اگرچه در جهت استفاده از آن باید محدودیت‌های هنجارهای خاص را همواره مدنظر قرار داد. به هر حال در علم تاریخ نیز مؤلفه‌هایی نظیر بی‌طرفی، اسناد متقن و ... باید لحاظ گردد و پای‌بندی به این موارد برای یک تاریخ-نویس بسیار ضروری است. در این میان صداقتی که در بیان ابوالفضل بیهقی وجود دارد باعث می‌شود تا وی و تاریخش منبعی ثقه در دست‌یابی به واقعیات تاریخ به شمار آید.

عمده‌ترین نکاتی که ارزش تاریخی تاریخ بیهقی را آشکار می‌کند می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. حقیقت‌پژوهی و گزارش حقیقت و رعایت اعتدال و انصاف در اظهارنظرها
۲. مشاهده دقت نظر و باریک‌بینی بیهقی که سبب شده هیچ نکته‌ای از نظر او فوت نشود.
۳. بیان مطالب حکمی و نکته‌های اخلاقی که به قصد عبرت‌آموزی و تأثیرگذاری آمده‌اند.
۴. قدرت استنباط بیهقی، شناخت او از جامعه عصر خود و تحلیل علل وقایع.
۵. معرفی منابع روایات و اطلاعات نویسنده در هر موضوع و اظهارنظر درباره درستی و نادرستی آن روایات.
۶. نقل اسناد مهم.
۷. معرفی اشخاص و احوال خصوصی و رفتار آنان و مشاغل و مقاماتی که سابقاً داشته یا بعداً احراز کرده‌اند.
۸. نقل مذاکرات مهم و محرمانه و پرده‌برداری از توطئه‌ها و رقابت‌ها.
۹. اشاره به آداب و رسوم مردم آن روزگار، خصوصاً درباره غزنه مانند خطبه‌خواندن و خلعت‌دادن و جشن مهرگان
۱۰. ذکر تاریخ دقیق و گاه ساعت رخدادها.
۱۱. ذکر آمار.

بیهقی عبارات دیوانی و اسناد و مدارک دولتی زمان خود را با وسواسی ستودنی و دقتی حیرت‌آور ضبط و ثبت کرده است. بازگویی او از وقایع تاریخی در عین ایجاز به غایت دقیق است. می‌توان گفت بیهقی با زیرکی تمام در برابر استبداد دربار مسعودی مقاومت می‌کند و شاید هستی و دوام کتاب او نیز در گرو همین زیرکی است.

به هر حال آنچه امروز به عنوان تاریخ بیهقی به دست رسیده با نشستن مسعود بر تخت پادشاهی و حبس محمد و قلع و قمع طرفداران او آغاز می‌شود. کینه‌کشی طرفداران مسعود که اکنون به مهم‌ترین پست‌ها و مقامات رسیده بودند نسبت به پدربان، دربار را به یک کانون توطئه و تحریک تبدیل می‌کند. در چنین زمانی بیهقی که خود منشی دیوان است حاصل مشاهدات و شنیده‌های خود را از افرادی ثقه به رشته‌ی تحریر در می‌آورد. بی‌گمان نگاه‌های وی تابع ملاحظات سیاسی است اما تابع بودن آن‌ها هیچ‌گاه باعث نشده تا این

نویسنده بزرگ در پی وارونه کردن وقایع تاریخی یا بزرگ‌نمایی برخی دیگر باشد بلکه هر جا لازم باشد به زبان اشاره و ایجاز و گاه تلویح و تلمیح سعی در بازگویی بی‌کفایتی افراد می‌کند. همواره از تباهی روزگار می‌نالند و با ترکیبی زیرکانه از همه این ظرایف یکی از مهم‌ترین کتاب‌های تاریخی را از خود به جا گذاشته‌است.

اما یک رمان تاریخی با تاریخ تفاوت‌هایی دارد که ذکر این تفاوت‌ها قبل از بررسی ضروری است:

۱. تاریخ قضاوتی بی‌طرفانه از وقایع و حوادث است اما یک رمان تاریخی بنا به رسالت رمان که دیدی فراگیر از زندگی است نمی‌تواند بی‌طرف باشد.

۲. در تاریخ فرد مگر شغل یا منصب مهمی داشته باشد، کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد ولی در رمان تاریخی بیان جزئیات، اشخاص، صحنه‌ها و... با دقت و ریزینی آورده می‌شود. البته ناگفته نماند نویسنده تاریخ بیهقی هر گاه که لازم باشد با چیره‌دستی تمام نه تنها از ویژگی‌های اخلاقی شخصیت‌ها یاد کرده بلکه روحیات آن‌ها را نیز در سطر به سطر اثر برای آشنایی بیشتر مخاطب توضیح می‌دهد و همین امر تاریخ بیهقی را با یک اثر داستانی قابل قیاس می‌سازد.

۳. در نوشتن یک اثر تاریخی قضاوتی از سوی تاریخ‌نویس انجام نمی‌شود اما یک داستان‌نویس گاه به گاه بر مسند قضاوت می‌نشیند در واقع رمان‌نویس فعال است. تخیل، بازسازی و اندیشه شخصی خود را به عنوان پدیدآورنده در متن داخل می‌کند.

حال با توجه به این تفاوت‌ها، هر دو اثر را مقایسه می‌کنیم. آشکارترین تفاوت موجود از عنوان دو کتاب نمود می‌یابد. تاریخ بیهقی در وهله اول، یک اثر تاریخی است و نویسنده در پی بازگویی حقایق تاریخی است در حالی که رابعه یک رمان تاریخی است. هیچ سندیتی برای حقیقت‌داشتن وقایع کتاب لازم نیست. مستعان یک دوره خاص از تاریخ، یعنی حکومت خلف‌بن‌احمد صفاری را دست‌مایه‌ی کارش قرار می‌دهد و بعد با استفاده از ذهنیت و تخیل خویش به آفرینش حوادث و ماجراها دست می‌زند و برای تأثیرگذاری موضوع و حوادث رمان به آن‌ها رنگ و جلای تاریخ و واقعیت می‌زند تا مخاطب را به هول و ولای بیشتر بکشاند.

موضوعیت حوادث تاریخی برای داستان‌نویسان همواره در طول تاریخ ادبیات ملل مختلف بوده است. محمد غلام درباره‌ی چرایی این امر می‌نویسد:

«پرداختن به ادوار تاریخی گذشته، برای نویسندگان این آثار، امتیاز و امکانی بالقوه به شمار می‌رفت. والتر اسکات، نویسنده بزرگ عرصه رمان تاریخی نویسی، معتقد است که پرداختن به گذشته‌های دور تاریخی، می‌تواند تا بی‌نهایت به خرع و خلق در عرصه داستان‌نویسی میدان بدهد و در همان حال، برای شخصیت‌های داستان نیز فضاهای متنوعی ایجاد کند. علاوه بر این، پرداخت داستانی که شخصیت‌های خود را از تیپ‌های ساده و شناخته‌شده تاریخ می‌گیرد و از صحنه‌ها و فضاهای پیش ساخته تاریخی بهره‌مند می‌شود پیداست که تا چه اندازه جرات و انگیزه را در وجود پیشگامان جریان رمان‌نویسی تقویت می‌کند.» (غلام، 1381: 141)

در تاریخ سیستان آنجا که به بررسی اوضاع و احوال صفاریان می‌پردازد از خلف‌بن‌احمد و پسرانش یعنی عمرو و طاهر سخن به میان آمده ولی تفاوت‌های فاحشی میان متن تاریخ با رمان نام‌برده وجود دارد. در تاریخ از شخصیتی به نام رابعه که دختر عضدالدوله دیلمی است، سخن به میان نیامده و آشکار است که ماجراهای این زن بر ساخته از تخیل و قدرت داستان‌نویسی نویسنده است. خلف‌بن‌احمد به جهت عشق سوزانی که نسبت

به رابعه دارد در این اثر عمر و را به دست خود سر می‌برد و پس از او نیز در جستجوی کوچک‌ترین فرصتی برای کشتن طاهر است. به علاوه، در این رمان آمده که وی قبلاً نیز دو فرزند دیگر خود را کشته است: «از جمله دو پسر شجاع و برومندی را که از نخستین همسر خود داشت و بانصر و بوالفضل نام داشتند، در آغاز تسلط بر سیستان در نتیجه یک سوءظن بی‌جا کشته و شهرت داده بود که ناگهان به مرگ خدایی مرده‌اند.» (مستعان، 1369: 20) یا در ارتباط با مرگ طاهر آمده:

«طاهر بچه‌یی است جاه‌طلب و شهوت‌پرست. او می‌خواهد حاکم سیستان شود، کرمان را داشته باشد ... او می‌خواهد بار دیگر صفاریان به اوج قدرت رسند و نام پدران ما و خود ما در روزگار مخلص بماند، من نیز همین را می‌خواهم اما او می‌خواهد این کار به دست خودش صورت گیرد و من می‌خواهم او را در پایان فتوحاتش به دست خود پیش برادرش فرستم و خود را بی معارض شاهنشاه ایران و جانشین اردشیر و انوشیروان بینم...» (مستعان، 1369: 335)

یا در جایی دیگر آمده: «می‌خواهم طاهر زنده به سیستان نرسد و اگر رسید آن قدر زنده نماند که روز و شبی را در پی درو کند.» (مستعان، 1369: 336)

حال آن که در تاریخ سیستان از علاقه و مهر پدر-فرزندی میان خلف و طاهر سخن به میان آمده: «طاهر با صد سوار غلامان خویش بازگشت و حرب کرد و بعراجوگ را بکشت و سر اوی بیاورد و هفت پیل از آن لشکر بیاورد و مردی شد که همه جهان خبر او شد از مردی و مردمی و مروّت و خرد و سخاوت و امیرخلف بدو شاد بود و او به پدر شاد بود.» (تاریخ سیستان، 1366: 346)

بر اساس متن تاریخ سیستان، محمود غزنوی به سیستان حمله می‌کند. خلف به کوه اسپهبد پناهنده می‌شود و از طاهر و سواران درخواست کمک می‌کند تا در برابر محمود مقاومت کند ولی طاهر به او کمک نمی‌کند در نتیجه خلف با محمود صلح نامه‌یی امضاء می‌کند اما بر طاهر خشم می‌گیرد و آمده که: «اکنون رفت آنچه رفت، من بنده اویم و جان فدا او دارم، باز آمدم، مرا جای پیدا کن تا آنجا شوم، مرا نفقاتی باشد بدان قناعت کنم. امیرخلف دشنام داد رسول را و او را گفت فرزند من نیست و کردنی با او نکنم.» (تاریخ سیستان، 1366: 350)

اما در رمان رابعه، طاهربن خلف در شهر سیستان است و در پی اختلاف‌های پیش آمده حاضر به یاری خلف‌بن احمد نمی‌شود.

در مورد کشته شدن طاهر به دست خلف در تاریخ سیستان آمده که طاهر برخلاف رأی بزرگان به نزد پدر برای عرض خدمت می‌رود. «پدر چون او را بدید از دور، هم از آنجا فرود آمد و پیاده شد و تتبوی مهتر و تتبوی کهتر دو زنگی بودند از مبارزان امیرخلف هر دو را از پس در حصار متواری کرده بود که چون من او را اندر برگیرم و گویم الحمدلله شما بیرون آید و با من یاری کنید تا او را اندر حصار آرم ... امیرخلف او را بر قلعه برد و بند بر نهاد و سپاه که برو بودند به هزیمت به قصبه آمدند، و او رحمه‌الله علیه در آن بند زمان یافت.» (همان، 350)

لیکن در رمان رابعه نویسنده در ترسیم صحنه کشته شدن طاهر واقعیت تاریخی را با تخیلات خاص داستانی و توصیفات هیجان برانگیز و بسیار تاثیرگذار همراه می‌کند ... خلف‌بن احمد با در نظر گرفتن یک دسیسه حساب شده طاهر را به حصار طاق می‌کشاند و خود را در بستر بیماری می‌اندازد آن جا نگهبانانی می‌گمارد چون طاهر داخل می‌شود ... «خلف به یک چشم بر هم زدن معطل نشده هیچ تردید نکرد، دستش هم اندکی نلرزیده و نیش کارش سر سوزنی به خطا نرفته بود، هر دو دستش را با سرعت عجیب و غیرمحسوس پیش

برده، با یک دست حلقه‌یی در کمر طاهر افکنده، با دست دیگر کارتش را به پهلوی چپ او رسانده، با یک ضربت برق‌آسا کارد را تا قبضه بالای تهیگاه او فرو برد و پهلوی فرزند را از بالا به پایین، به عمق تیغه کارد درانده بود.» (مستعان، 1369: 1514) اما خلف که در این اثر شخصیتی قسی‌القلب تصویر شده به این حد نیز کفایت نمی‌کند... «کارد خلف حنجره‌اش را بریده بود و باز می‌برید... چون چند لحظه گذشت با همان فشار که به بازوانش می‌داد فرو افتاد روی سینه طاهر و چون بلند شد این سینه را بی‌سر و طاهر را دو و جب آن سوتر روی بستر خون‌آلود دید.» (مستعان، 1369: 1522)

آنچه جالب توجه است این است که در مقابل ترسم چنین شخصیتی از خلف در این رمان، در تاریخ سیستان به عنوان شخصیتی عادل معرفی شده است: «امیرخلف را چون کارها مستقیم شد فرمود تا خراج درمی درمی ستند و بساط عدل بگسترید و جامه لشکری بر طاق نهاد و سلب علما و فقها پوشید.» (تاریخ سیستان، 1366: 342)

در ادامه می‌توان گفت تاریخ بی‌همتی بنا بر تاریخ بودن خود در مرتبه اول، پای‌بندی به حقایق تاریخی و بازگویی حقایق را به عنوان یک اصل در خود گنجانده تا جایی که یکی از مهم‌ترین اسناد دوران حکومت غزنوی است که علاوه بر اطلاعات تاریخی حاوی بسیاری از اطلاعات جغرافیایی اجتماعی آن عصر است. و در مقابل در یک رمان تاریخی بنا بر ارجح بودن جنبه داستانی اگر چه از موضوعات تاریخی بهره می‌برند اما برای پردازش آن‌ها به صورت یک رمان البته از تخیلات و توصیفات و شگردهای داستانی کمک می‌گیرند و گاه در بهره‌گیری از تخیلات آن‌قدر اغراق می‌شود که یک واقعیت تاریخی در لابه‌لای آن کم‌رنگ و حتی گاه محو می‌شود.

در مقابل تمامی اختلاف‌هایی که بین یک اثر تاریخی به لحاظ پای‌بندی به حقایق تاریخی است با یک رمان تاریخی که حقایق تنها مایه‌ی کار او برای داستان‌پردازی است؛ گاه مشابهت‌هایی نیز در تصویر کردن وقایع تاریخی می‌توان بین آن‌ها یافت که حضور همین مشابهت‌ها قیاس این دو اثر را با هم ممکن می‌سازد. از جمله این که این دو اثر به بررسی اوضاع و احوال دو حکومت هم عصر غزنویان و صفاریان پرداخته‌اند که با هم مناسبات و گاه زدوخوردهایی داشته‌اند و در هر دو کتاب از آن‌ها یاد شده است.

رمان رابعه دوره‌ی حاکمیت خلف‌بن‌احمد صفاری آخرین امیر نامدار صفاریان و حوادث مربوط به آن و همچنین ارتباط با دربار غزنین در زمان حاکمیت سلطان محمود غزنوی را به تصویر می‌کشد. از جمله رویدادهایی چون لشکرکشی طاهر به خراسان و کشتن بغراجق؛ فرمانده سپاه محمود غزنوی و در پی آن لشکرکشی محمود به سیستان به صورت مفصل آمده که هم در تاریخ بی‌همتی به آن اشاره شده و هم در تاریخ سیستان می‌توان سندیت این رویداد را متقن کرد همچنین در کتب دیگر آمده:

«در زمان سلطان محمود غزنوی چون او به ماوراءالنهر رفته بود، خلف فرصتی جست تا به جانب خراسان دست‌اندازی نموده، به متصرفاتش بیفزاید. پس طاهر، پسر خلف بدان جانب رهسپار شد... در جنگی که رخ داد طاهر، بغراجق را کشت این امر خشم سلطان محمود را برانگیخت به همین دلیل در پی فرصتی بود تا مزاحم قدرتمند را از سر راه بردارد.» (ترکمنی آذر، 1289: 88)

در تاریخ بی‌همتی آمده: «و این بایتگین داوری بدان وقت که امیر محمود سیستان بستند و خلف برافتاد با خویشان صدوسی طاووس نر و ماده آورده بود.» (بی‌همتی، 1388: 166)

در پی این لشکرکشی محمود غزنوی با گرفتن باج از خلف، صلح نامه را می‌پذیرد: «من پیشنهاد خلف و باج و هدایای او را می‌پذیرم و از سر خونش و تصرف ملکش در می‌گذرم.» (مستعان، 1369: 960)

و بعد نیز در پی پذیرفتن این امر در تاریخ بیهقی آمده که محمود با کمک ظاهر به جنگ با دشمنان می‌رود. «نزدیک بود که هزیمت افتادی، امیرمحمود و پسر خلف با سواران سخت گزیده و مبارز و آسوده ناگاه از کمین برآمدند و بر فائق و ایلمنگو زدند زدنی سخت استوار، چنانکه هزیمت شدند.» (بیهقی، 1388: 253) به جهت همین تشابهات و قراین تاریخی است که ما به بررسی این دو اثر که از حیث زمان نگارش مربوط به دو دوره بسیار دور از هم هستند پرداختیم.

مقایسه دو اثر به لحاظ شگردهای داستانی و کاربرد عناصر داستانی:

متن تاریخ بیهقی بیش از آن که تاریخ شمرده شود، ادبیات قلمداد شده است. این که چرا اثری که برای بیان واقعیات تاریخی در یک سیستم رسمی نوشته شده است، بدون داعیه‌های مرسوم ادبی، مثل تخیل‌گرایی، هیجانات عاطفی و سپردن زمام کلام به ناخودآگاه برانگیخته نویسنده، تا این حد ادبی شمرده شده است، از مباحثی است که در این پژوهش شرح خواهد شد.

دکتر یوسفی، تاریخ بیهقی را به یک رمان بلند مانند می‌کند و می‌گوید:

«برای نمایش هنر نویسندگی بیهقی، تاریخ او را به داستانی دراز مانند کردم. این سخنی گزافه نیست داستان وقتی جذاب است و در ما اثر می‌کند که نویسنده، اشخاص واقعه را خوب بشناسد و هر یک از ایشان مطابق سرشت و منش خود در صحنه ماجری به حرکت و رفتار درآید. بیهقی نه تنها اشخاص داستان و سجایا و خصایل آنان را خوب به جا می‌آورد بلکه خواننده را نیز از احوال و افکار آن‌ها باخبر می‌کند.» (یاحقی، 1388: 588)

زمان، مکان و موضوع دو اثر:

ابوالفضل بیهقی از سال 488 هجری شروع به نگارش نموده و اثر به جا مانده شامل حوادث و رویدادهای سال 421 تا 432 یعنی از مرگ محمود تا پایان دوران مسعود را دربردارد. شگرد بیهقی در بیان حوادث و رویدادها در این است که هر جا احساس نیاز کند به رخدادهای گذشته برمی‌گردد و در خاطرات شخص رخنه می‌کند، آن چه را زودتر رخ داده مورد جستجو و تبیین قرار می‌دهد که به این امر فلاش‌بک گفته می‌شود. در مقابل مستعان برخلاف بیهقی دقت نظری در ذکر زمان دقیق رویدادها از خود نشان نمی‌دهد.

رمان رابعه به لحاظ زمانی از زمان بازگشت عمرو از جنگ با سپاهیان عضدالدوله و شکست مفتضحانه‌ی وی و به غنیمت آوردن رابعه آغاز می‌شود و سراسر دوران حکومت خلف را که مقارن با حکومت محمودغزنوی است را دربرمی‌گیرد. و این که هر دو اثر در شیوه‌ی روایت از نظم خطی استفاده نمی‌کنند.

مکان در تاریخ بیهقی وسعت گسترده‌ای دارد. مسعود غزنوی به جهت علاقه‌ی وافری که به لشکرکشی و کشورگشایی دارد به سرزمین‌های متعددی از جمله بنارس، هرات، گرگان، خوارزم، آمل و ... رهسپاری می‌شود. همچنین هنگام بهار، رفتن پادشاه به بهارگاه‌ها چون دشت شایهار و وصف گل‌ها و گیاهان آن نواحی یا مناطقی که جهت شکار می‌رفتند چون خروار و خارمرغ و وصف تمامی این مکان‌ها را که بیهقی گاه خود دیده و گاه از دیگران شنیده در اثر خود گنجانده است. و به این جهت ارزش جغرافیایی ویژه‌ای به اثر خود بخشیده است.

حوادث داستان در رمان رابعه عمدتاً در شهر سیستان که پایتخت صفاریان است رخ می‌دهد و در طول این رمان 1681 صفحه‌ای بعضاً به شهرهای شیراز، کرمان، بم و خراسان کشیده می‌شود.

می‌توان گفت به لحاظ مکانی رابعه گستردگی تاریخ بیهقی را ندارد که این امر را نیز می‌توان به دلیل حضور بیهقی به عنوان راوی در بطن حوادث و مکان رویدادها دانست که قدرت تشریح و توصیف جزئیات را در اختیار وی قرار می‌دهد. در مقابل مستعان از چنین مزیتی برخوردار نیست.

اما هر دو اثر به لحاظ موضوعی، از گستردگی بسیار برخوردارند. تاریخ بیهقی اثری است که به لحاظ محتوا در درحوزه‌ی تاریخ‌نگاری، داستان‌نویسی، اندیشه، ادبیات، جغرافیا و حتی جامعه‌شناسی کتابی شایسته و قابل توجه است. تاریخ بیهقی که با روی کار آمدن مسعود و پیامدهای ناشی از جایگزینی وی به جای محمد آغاز می‌شود؛ توصیفات عدیده‌ای از کینه‌کشی‌ها، انتقام‌جویی‌ها، قتل و کشتارها، رقابت‌های سیاسی، منفعت‌جویی و فرصت‌طلبی سران و بزرگان دربار ارائه می‌دهد. در چنین دورانی دین چون ابزاری برای رسیدن به مقاصد شخصی و سوء قصد‌ها استفاده می‌شود. نمونه بارز این امر در کشتن حسنک وزیر نمود می‌یابد. اتهام قرمطی بر او می‌بندند و پیک‌های جعلی به عنوان فرستاده خلیفه در صحنه اعدام حاضر می‌کنند تا به عمل خود جنبه شرعی دهند. «و حسنک را به پای دار آوردند، نعوذ بالله من قضاء السوء. و دو پیک ایستائیده بودند که از بغداد آمده‌اند. و قرآن‌خوانان قرآن می‌خواندند.» (بیهقی، 1388: 234)

در پی همین بی‌اعتقادی‌هاست که بی‌بندوباری‌های دربار روز به روز بیشتر می‌شود. و در پی افراط در شراب‌خواری و بی‌رسمی‌های حاصله از آن، غلامبارگی و ناحفاظی شخص شاه و درباریان را در پی دارد. در چنین وضعیتی مداحان و متملقان برکشیده می‌شوند و افراد شایسته منهدم می‌شوند. توجه بیش از حد مسعود به سالوسان و طرد و نفی صالحان، مشفقان و خیرخواهان، اوضاع دربار را روز به روز اسف‌بارتر می‌کند. بذل و بخشش‌های بیش از حد مسعود به چنین افرادی در حالی که برای دریافت مالیات مردم را زیر فشار قرار می‌داد؛ از جمله مضامین برجسته‌ی است که بیهقی در جای‌جای کتاب به رشته تحریر در آورده است. به عنوان مثال می‌نویسد:

«و آنچه شعرا را بخشید، خود اندازه نبود، چنانکه در یک شب علوی زینبی را که شاعر بود یک پیل وار درم بخشید هزار هزار درم، چنانکه عیارش در ده درم نقره نه‌ونیم آمدی، و فرمود تا آن صلت گران را بر پیل نهادند و به خانه علوی بردند.» (بیهقی، 1388: 181)

رمان رابعه نیز به لحاظ درون مایه، داستانی است با پس زمینه تاریخی، که زندگی، اخلاق، روایات و احوال درونی شخصیت‌های تاریخی را به تصویر می‌کشد و در ضمن آن تابلویی گویا از وضعیت اجتماعی دوران حکومت خلف‌بن‌احمد صفاری به خصوص اوضاع و احوال دربارش را به نمایش می‌گذارد. خواننده‌ی این داستان علاوه بر این‌که با حالات روحی و روانی خلف‌بن‌احمد و بی‌پروایی‌های او در ریختن خون بی‌گناهان آگاهی می‌یابد به مطالعه اوضاع و احوال جامعه آن دوران نیز می‌پردازد. کینه‌ورزی، فرصت‌طلبی، منفعت‌طلبی، انتقام‌جویی، تباہکاری‌ها و هوس‌بازی‌ها و فسق و فجور خلف، رشوه‌دهی و جاسوس‌گماری، باج‌ستانی در دربار، به ویژه بی‌کفایتی خلف در حفظ و نگاه‌داشت قلمرو حکومت خویش و زیر پا گذاشتن مصالح عامه برای اغراض شخصی از جمله مضامین برجسته این رمان تاریخی است که کم و بیش در تاریخ بیهقی نیز یافت می‌شوند. مایه‌های دراماتیک این رمان را مقولاتی چون عشق، هوس، انتقام، حسادت و رقابت تشکیل می‌دهد. شاعران و مداحان در این اثر نیز هم‌چنان به مدیحه‌سرایی و تملق می‌پردازند تا صله‌های گران بیابند چراکه مشخصه‌ی این‌گونه حکومت‌ها، تملق بیشتر برابر با صله بیشتر است. به عنوان مثال:

«مدت‌ها بود که عده‌ای از شعراء و هنرمندان خصوصاً شاعرانی که در مدیحه‌سرایی سرآمد دیگران بودند مجذوب انعام خلف شده، در سیستان سکونت گزیده بودند و با دریافت صله‌های گران‌بها و طلا و جواهر و خلعت بسیار، قصیده‌ها در مدح او می‌سرودند و این مرد شهوت‌پرست خونخوار را به عالی‌ترین صفات می‌ستودند.» (مستعان، 1369: 67)

خلف‌بن‌احمد نیز چون مسعود به گفته‌ها و نصیحت‌های مشفقان و خیرخواهانی چون ابویوسف، قاضی سیستان توجه نمی‌کند و حتی برای این‌که راه را برای رسیدن به اهداف شهوانی خود گشاده کند سر وی را از تن جدا می‌کند. و این‌گونه است که حاکمان در طول تاریخ به جهت استبداد و خودکامگی زمینه‌های زوال و سقوط خود را فراهم آورده‌اند.

– ارزش‌های اخلاقی: بیهقی هدف از نگارش تاریخ را بیداری و عبرت انسان‌ها می‌داند. او بر این باور است که انسان با آموختن از زمانه صاحب تجربه می‌گردد و این تجارب چه عملی و چه نظری مقابله‌ی او را با دشواری‌های زندگی افزایش می‌دهد ازین رو در جای‌جای حکایت‌ها و داستان‌های خود به ایراد اندرزهای اخلاقی همّت می‌گمارد البته در اغلب اوقات این پندها با ظرافت در بافت متن تنیده شده‌اند و گاهی بیهقی در آخر حکایات و داستان‌ها و گزارش‌های خود از حوادث تاریخی، به شیوه مستقیم عمل کرده و به ایراد اندرزهای اخلاقی می‌پردازد.

بیهقی قناعت را از فضایل و حرص را از رذایل اخلاقی انسان می‌داند و بهروزی را از آن کسی می‌داند که قناعت را پیشه‌ی خود کند و به دیده عقل و خرد در امور بنگرد. خرد از جمله مواردی است که بیهقی بسیار در مزیت آن سخن گفته و همواره خردمندان را به عنوان مخاطبان اصلی آثار خود معرفی کرده است. نمونه: «و خردمند آن است که دست در دامن قناعت زند که برهنه آمده است و برهنه خواهد گذشت.» (بیهقی، 1388: 489) یا:

«و خردمندان چون بدین فصل رسند – هرچند احوال و عادات این پادشاه بزرگ گو پسندیده بود – او را نیکوتر بدانند و مقررتر گردد ایشان را که یگانه روزگار بوده است.» (بیهقی، 1388: 24)

بیهقی این دنیای ناپایدار را جای بقا نمی‌داند و همواره در مقابل این همه کشاکش و رقابت‌های درباریان به فانی بودن دنیا اشاره می‌کند و این همه سالوس و کینه‌کشی را بر نمی‌تابد. نمونه:

«بی‌اعتباری جهان برجسته‌ترین خصوصیت جهان‌بینی بیهقی است. او نیز مانند فردوسی در پایان هر حادثه عبرت انگیز در پایان کار هریک از قهرمانان کتابش به اظهارنظر می‌پردازد.» (باحقی، 1388: 41)

چنان‌که اشاره شد یکی از رسومات رایج دربار مسعود غزنوی شراب‌خواری است از آن جایی که باده‌نوشی با قوه خرد منافات دارد، بیهقی در طرد آن داد سخن می‌دهد و می‌گوید:

«آنچه گفته‌اند غمناکان را شراب باید خورد تا تفت غم بشناند، بزرگ غلطی است؛ بلی در حال بنشانند و کمتر گرداند اما چون شراب دریافت و بختند، خماری منکر آرد که بیدار شوند و دو سه روز بدارد.» (بیهقی، 1388: 6)

مطالب حکمی و اخلاقی موجود در تاریخ بیهقی فراوان است و از دیده‌ی همگان پوشیده نیست. از آن‌جایی که وی همواره اثر خود را مایه عبرت‌آموزی می‌داند آن‌گونه که رسالت تاریخ عبرت‌آموزی است هیچ‌گاه از بیان نکته‌های پرفایده و سودمند شانه خالی نمی‌کند. نمونه: «و هر کس که این مقامه بخواند، به چشم خرد و عبرت اندرین باید نگریست، نه بدان چشم که افسانه است، تا مقرر گردد که این چه بزرگان بوده‌اند.» (بیهقی، 1388: 220)

در رمان رابعه نیز اگرچه ساختار اصلی رمان را عشق و دسیسه تشکیل می‌دهد با این وجود از مضامین حکمی و اخلاقی خالی نیست. راه و روش و برخوردهای طاهر با خلف‌بن‌احمد که در پی کوچکترین فرصتی برای نابودکردن وی است؛ حاوی نکات ارزشمندی است. نمونه: «اما دین و شرافت و وجدان من و عهدی که با بزرگان سیستان بسته‌ام و حق بزرگی که زحمات و جانفشانی‌ها و فتوحات چندین ساله من برای من به

وجود آورده است اجازه نمی‌دهد که این پیرمرد حریص را به حال خود واگذارد.» (مستعان، 1369: 1109) و حتی این رأفت و عطوفت فرزندی سرانجام چون به وی اجازه نمی‌دهد چشم بر پدر ببندد و او را به حال خود رها کند وی را به کام مرگ می‌فرستد.

مردانگی و فتوت از اصول بنیادین این رمان است و طاهر نمونه کامل آن است که برخورد او با اسیران جنگی درخور توجه است. نمونه: «آنچه در میدان آخرین جنگمان دیدیم چیز دیگر بود و مردانگی و فتوتی که در نزد تو احساس کردیم یاد همه‌ی مردان پیشین را از خاطر ما زدود به طوری که غالب ما دیلمان با آن که در اسارتیم خود را آزاد احساس می‌کنیم و با آن که از یار و دیارمان دوریم غم و ملالی نداریم.» (مستعان، 1369: 1107) این چنین رفتاری نسبت به اسراء یکی از خصایل ممتاز ایرانیان است که نمونه‌های پیشین آن را در برخورد کورش پادشاه بزرگ هخامنشی با اسیران جنگی می‌بینیم.

توجه به مشورت، اصلی است که در هر دو اثر جایگاه ویژه‌ای دارد. مسعود همواره در جلسات خصوصی و محرمانه با خواجه احمد و بونصرمشکان به رایزنی می‌پردازد و در رمان رابعه نیز علاوه بر خلف که با جاسوس‌ها و گماشتگان خود تبادل نظر می‌کند، طاهر نیز همواره در پیشامدها و حوادث از نظریات رابعه و عماره بهره می‌جوید و کمتر موردی در سراسر این رمان قطور می‌توان یافت که طاهر بر رأی خود تکیه کند همواره نظریات دیگران را نیز جویا می‌شود. نمونه:

«طاهر گفت: در حجره عماره که هنوز قادر به حرکت نیست، انجمنی مرکب از امام یمین الدین و سردار طاهربن زینب و سرهنگ غیاث و سرهنگ باسعید و چند تن از کسانی که به هوشیاری و صدق و صفایشان ایمان داشته باشیم تشکیل می‌دهیم، نامه پدرم را در آن انجمن می‌خوانیم، درباره آن شور و بحث می‌کنیم، نظریات و دلایل یکدیگر را می‌شنویم، هر نظر را که اکثر اعضاء انجمن صحیح شمرند بی‌چون و چرا به کار می‌بندیم.» (مستعان، 1369: 1434)

گنجاندن چنین ارزش‌های اخلاقی در بطن تاریخ یا رمان نه تنها خالی از فایده نیست بلکه بر رغبت خوانندگان نیز می‌افزاید.

شیوه شخصیت‌پردازی در هر دو اثر: از مهم‌ترین عناصر داستانی، شخصیت‌پردازی است. از توضیح واضحات پرهیز نموده و شیوه‌ی شخصیت‌پردازی را ابتدا در تاریخ بیهقی و بعد در رمان رابعه بررسی می‌کنیم. و جهت بررسی، به عنوان نمونه دو شخصیت اصلی از هر دو کتاب را انتخاب و مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

بیهقی برای توصیف شخصیت‌ها شیوه‌ای ظریف و منحصر به فرد دارد، به گونه‌ای که چنین چیزی در دیگر کتب تاریخی معمول نیست، کار او به داستان‌نویسان چیره‌دست شبیه است. مطالعه‌ی فضای حاکم بر دربار غزنوی نشان‌دهنده رفتارهای بیمارگونه‌ی از شخصیت‌های دربار است. بدگمانی، کینه‌ورزی و فریبکاری مشخصه‌ی اکثر شخصیت‌هاست. شخصیتی چون بوسهل زوزنی همه‌ی این صفات را یک جا در خود دارد. وی فردی است که تنفر، کینه‌ورزی، انتقام‌جویی، تکبر، جاه‌طلبی، حسادت و بی‌رحمی در کردارها و رفتارهایش آشکار است. بیهقی در ترسیم شخصیت او و نشان دادن ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی و روحی او بسیار ماهرانه عمل کرده و در مقابل، شخصیتی چون بونصرمشکان، استاد بیهقی، اگرچه شخصی فاضل و خردمند است. اما باز هم بیهقی انصاف را کنار نگذاشته و به مال‌دوستی وی اشاره می‌کند. در مقابل این شخصیت‌های فرعی، شخصیت‌های اصلی دارای خصوصیات ممتازتری هستند و باید با جزئیات بیشتر و مفصل‌تر به تصویر کشیده شوند.

به جهت اوضاع نابسامان دربار مسعود، غرض ورزشی‌ها و کینه‌کشی‌ها بسیاری از پدربیان را علی‌رغم این که شخصیت‌های بزرگ و کاردانی هستند به کام مرگ می‌فرستد. در یادنامه آمده: «در طی نه سال حکومت که در تاریخ بیهقی شرحش آمده، اکثر نزدیکان و کارگزارانش به دستور مسعود کشته می‌شوند یا محبوس و مغضوب. علی‌قرب، غازی سپهسالار، اریارق و ...» (یا حقی، 1388: 34)

در حقیقت آن‌گونه که در تواریخ آمده مسعود، امیری مستبد و خودسر بوده است. بیهقی در ترسیم شخصیت مسعود حقیقت امر را بیان می‌دارد. «این خداوند را استبدادی است از حد و اندازه گذشته» (بیهقی، 1388: 755)

در زمینه‌ی اعتقادات دینی، اگرچه بیهقی بنا به ملاحظات سیاسی به صراحت وی را بی‌دین معرفی نمی‌کند اما با قدرت خارق‌العاده‌ی خود چهره‌ی متناقض از او ارائه می‌دهد تا مخاطب، خود به چند و چون امر پی‌برد. مسعود به نام دین بسیاری از شهرها را غارت می‌کند. به این جهت که سرسپرده‌ی خلیفه‌ی عباسی است؛ رعایت برخی از آداب و رسوم مذهبی را در ظاهر بر خود واجب می‌داند و در کنار این امر هیچ‌گاه شرابخواری و باده‌گساری و غلامبارگی را از یاد نمی‌برد. در سراسر تاریخ بیهقی به مجالس عیش و عشرت مسعود اشاره شده است. وی بعد از این که در رود غرق شده و چندین روز بیمار می‌شود ناگهان ترک شراب می‌کند و دستور می‌دهد جام‌ها را بشکنند ولی همین که قلعه هانسی را می‌گشاید باز شرابخواری را از سر می‌گیرد. گوئی توبه کردن و شکستن نزد وی چندان اهمیت و ارزشی ندارد. نمونه: «و نشاط شراب رفت سخت بسزا، که از توبه جلیم تا این روز نخورده بود.» (بیهقی، 1388: 757)

اما مال‌دوستی مسعود یکی از خصلت‌های بنیادین وی است. در جمع‌آوری سیم و زر حرص فوق‌العاده‌ای دارد. حرص وی به مال تا آن‌جا کشیده می‌شود که مال بیعتی و صلت‌های دوران پادشاهی امیرمحمّد را از افراد بازپس می‌گیرد و این برای او بی‌آبرویی بزرگی به بار می‌آورد. همچنین تحمیل مالیات‌های گران که مردم از پرداخت آن‌ها ناتوانند و سختگیری مأموران دیوان استیفا در گرفتن مالیات و آزار و شکنجه‌ی افراد ناتوان همه و همه حاصل مال‌دوستی مسعود است که پایه‌های حکومت وی را متزلزل می‌سازد. نمونه: «آن‌چه نسخت کرده آمد خواستنی است از آمل تنها. اگر به طوع پذیرفتند فیها و نعم و اگر نپذیرند، بوسهل اسمعیل را به شهر باید فرستاد تا به لت از مردمان بستاند بر مقدار بسیار. وزیر به نیم ترک آمد و آملیان را و بسیار مردم کمتر آمده بود در پیچید.» (بیهقی، 1388: 685)

در رمان رابعه شخصیت‌های اصلی و فرعی بسیار وجود دارد که هریک بسته به نیاز، در داستان ظاهر می‌شوند و به ایفای نقش می‌پردازند. کثرت شخصیت‌ها از یک سو به موضوع آن (تاریخ صفاریان) و ساختار اجتماعی و حکومتی عصری که داستان به تصویر آن می‌پردازد مربوط است و از دیگر سو از بافت پرماجرایی داستان که گاه آن را به داستانی ماجراجویانه تبدیل کرده است. در این رمان نیز چون تاریخ بیهقی از هر سه شیوه‌ی شخصیت‌پردازی، اول توصیف ویژگی‌های صوری و اخلاقی و احیاناً درونی اشخاص، دوم معرفی اشخاص در قالب گفتگوی شخصیت‌ها و سوم، معرفی اشخاص در ضمن عمل‌های داستانی استفاده شده است. از شخصیت‌های برجسته‌ی رمان رابعه، خلف‌بن‌احمد است که با ویژگی‌ها و خصوصیت‌های اخلاقی و روحی مسعود قرابت بسیار دارد. امیرخلف به صفات علم و سخاوت و دوستداری علما و اهل فضل ستوده شده و ممدوح شعرای زمان خود بوده است. وی با وجود خصایل نیک، به قدرت‌نمایی عشق می‌ورزید و جاه‌طلب بود و اگر جز این بود فرزندانش را برای نیل به این مقصود و یگانه‌تازی در عرصه‌ی سیاست به قتل نمی‌رساند. او از هر وسیله‌ی برای رسیدن به اهدافش سود می‌جست. قتل قاضی سیستان برای تحریک مردم علیه آل‌بویه

نیز دلیل این مدعاست. به همین علت روگردانی مردم از او قابل توجیه است. سختگیری‌های بی‌مورد و قساوت قلب و مکر و فریب و بی‌رحمی او حتی نسبت به خویشاوندان و فرزندان، عوامل اصلی نابودی او خاندانش است. سلطان محمود در پایان کار به او می‌گوید: «به هیچ روی مردمان سیستان بر تو قرار نگیرند و این شغلی نیست که من تکلیف کرده‌ام، تو کرده‌ای بر خویشتن، چه بتوان کرد بر چنین حالی را که پیش آمده است.» (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۹:۹۰)

خلف نیز چون مسعود مردی سلطه‌جو و مستبد است. تا جایی که تمامی اطرافیان، بزرگان و حتی فرزندان و هر کس را که نسبت به او بدگمان گردد به راحتی می‌کشد. از ظلم کردن به مردم پروا نمی‌کند. نمونه: «به محض آن‌که فرزندم طاهر بن خلف وارد دارالاماره شد با همه‌ی شمشیرداران به خانه‌های کسانی که پیرامون خانه‌ی امام منزل دارند حمله‌ور شوید با کشتن یک عده و خراب کردن چند خانه وحشت و هراسی در دل مردم به وجود آورید، هر کس صدایی برآورد و اعتراضی کرد فوراً خونش را بریزید، تنی چند را، ره کس که می‌خواهند باشندف به عنوان اهانت به امیر و اقدام به ماجراجویی سرازیر از چوب بیاویزید و پیش از ظهر بازگردید.» (مستعان، ۱۳۶۹:۱۰۳۴)

با این وجود مستعان، چنین امیر مستبد و فرزندکشی را با تخیل خود این‌گونه توصیف می‌کند: «مرد عجیبی بود، قامتی موزون، چهره‌ی نورانی، چشمانی جذاب، دهانی گرم و یبلی شیرین داشت؛ هر کس او را با روی سرخ و سفید، نگاه روشن، دهان شنجرفی و ریش سیاه می‌دید و صدای نرم و دلنشینش را می‌شنید حتی اگر پیش از آن دشمن بدخواهش بود، مفتونش می‌شد...» (مستعان، ۱۳۶۹:۱۹)

بنابراین دو شخصیت مسعود و خلف از یک جهت دیگر نیز شباهت دارند و آن این‌که به آسانی تحت تأثیر گفته‌های دیگران قرار می‌گیرند و این برای یک حاکم ضعف بزرگی است. خلف، در تمامی رمان هیچ‌گاه قدرت تصمیم‌گیری ندارد. تمامی تصمیم‌گیری‌ها بر عهده‌ی جاسوس و مشاور و ویژه‌اش، ابراهیم فیروز است. در مقابل مسعود نیز چه بسیار که تحت تأثیر مغرضان قرار می‌گیرد و افراد بزرگی چون علی قریب، حسنک وزیر و ... را به کام مرگ می‌فرستد. تمامی تصمیمات حکومت بر عهده‌ی خواجه احمد و بونصرمشکان است و اگر جایی نیز مسعود خودرأیی می‌کند، نظرش صائب نیست و حادثه‌ی شومی به بار می‌نشیند. شخصیت زن در هر دو اثر:

در تاریخ بیهقی به زنان معدودی برمی‌خوریم که گاه در خلال حوادث از آن‌ها نام برده می‌شود و با وجود فراوانی حرمسراها که نویسنده از آن‌ها به اندرونی یاد کرده و اشتیاقی که سلاطین غزنوی به زنبارگی داشته‌اند، بیهقی توجه چندانی به این مسأله نشان نداده تنها از زنانی که خصیصه‌ی برجسته‌ی چون شجاعت داشته‌اند، امثال مادر حسنک و یا زنانی که کار مهمی انجام داده یا تدبیر مهمی اندیشیده‌اند، امثال حره‌ی ختلی، عمه‌ی مسعود که وی را به تخت پادشاهی فراخواند یاد کرده است. زنانی که اگرچه در حد یکی دو سطر یا نهایتاً یک صفحه از آنان یاد شده اما همین مقدار نشان‌دهنده‌ی عظمت و تاثیرگذاری آن‌ها در روال تاریخ است. در این میان از زنان دیگری نیز گاه به گاه یاد می‌شود که از جمله مشخصات آن‌ها را می‌توان پارسایی، نجابت، عفت، باسوادی و کارآمدگی دانست. نمونه: «جده‌ی بود مرا زنی پارسا و خویشتن‌دار و قرآن‌خوان و نبشتن دانست و تفسیر قرآن و تعبیر اخبار پیغمبر(ص) نیز بسیار دانست.» (بیهقی، ۱۳۸:۱۶۴) یا «این زن خط نیکو داشت و پارسی سخت نیکو نبشتی.» (بیهقی، ۱۳۸۸:۲۷۸)

مادر حسنک یکی از زنان بی‌نظیر در تاریخ بیهقی است. بیهقی درباره‌ی وی می‌نویسد: «مادر حسنک زنی بود سخت جگر‌آور، چنان شنودم که دو سه ماه از او این حدیث پنهان داشتند، چون بشنید، جزعی نکرد چنان که

زنان کنند، بلکه بگریست بدرد.» (بیهقی، 1388:236) این زن سخنی ارزشمند درباره‌ی پسرش در این تاریخ از خود به جا گذاشته است. «بزرگامردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود آن جهان»

نمونه‌ی دیگر این زنان بزرگ، اسماء دختر ابوبکر، مادر عبدالله بن زبیر است که در مقابل ترس فرزندش از مثله شدن این گونه ترس وی را برطرف می‌کند. «چون گوسفند را بکشند از مثله شدن و پوست باز کردن دردش نیاید.» (بیهقی، 1388:237) این چنین زنان بزرگی در تاریخ بیهقی، تصویر شده‌اند. زنانی که شجاعت آنان در طول سال‌ها و قرن‌ها زبانزد است و موجب جاودانگی نام آن‌ها شده است.

در رمان رابعه زنان حضور پررنگتری نسبت به تاریخ بیهقی دارند. رابعه در این رمان نقش اصلی را ایفاء می‌کند و تمامی حوادث و دسیسه‌ها و توطئه‌های موجود در این کتاب به نحوی در رابطه با اوست. مستعان به صورت مبالغه‌آمیزی شخصیت این زن را به عنوان منبعی از شجاعت، کیاست و زیبایی ترسیم می‌کند. در این میان رابعه، چون گوهر ارزشمندی است که هر فردی داشتن او را آرزو می‌کند. آن‌گونه با مردان زدوخورد می‌کند که گویی پهلوانی سرشناس و توانمند در ناحیه‌ی سیستان و کرمان است. ابوعلی فرماندهی سپاه کرمان بعد از مصاف با رابعه، درباره‌ی شجاعت وی می‌گوید:

«امروز در گیر و دار جنگ به یک سردار جوان رسیدم که به محض دیدنش به لرزه درآمد؛ من خوب شناختمش و وی نیز هنگامی که شمشیرش را به طرف من حواله می‌کرد خوب می‌دانست که چه کس را مورد حمله قرار می‌دهد. گناه از من بود که او را با همه عظمتی که از حیث شکل و شمایل خود در روح من داشت از لحاظ جنگاوری حقیر شمردم.» (مستعان، 1369:1104)

نمونه‌ی دیگر گفته‌های مبارزی است که در مقابل رابعه قرار گرفته است:

«به وی هجوم بردم یقین داشتم که همین که دست من به بدنش رسد استخوان‌های نازکش خواهد شکست، اما او با چابکی عجیبی دو مشت به بالای شکم من زد و چون درد در شکم من پیچید به سهولت بر زمینم افکند روی سینه‌ام نشست، خنجر کوچکی بیرون آورد، نوکش را روی سینه من نهاد و ...» (مستعان، 1369:131)

رابعه شخصیتی برساخته از ذهن نویسنده است و در تواریخ اشاره‌ی به وی نشده است در واقع نویسنده کوشیده است با تلفیق اشخاص تاریخی و اشخاص داستانی، اثری خواندنی و جذاب بیافریند تا خواننده آموزه‌های او را بهتر و بیش‌تر دریابد خصوصاً اگر به این نکته توجه داشته باشیم که مخاطبان اصلی این داستان‌ها عمدتاً عوام مردم هستند به خصوص جوانان که شیفته‌ی حوادث و اعمال قهرمانانه‌اند. ازین رو می‌توان گفت رابعه تا حد زیادی توانسته است مخاطبان خود را جذب کند و به بازسازی حوادث تاریخی در هاله‌ای از تخیل خویش پردازد و در ضمن، تا حدودی اصل و مایه‌ی تاریخی را حفظ کند و شخصیت‌ها را در عمل نشان دهد. زبان:

از لحاظ زبانی و عناصر ادبی می‌توان تاریخ بیهقی را از جمله شاهکارهای نثر فارسی دری دانست. به این معنا که «تاریخ بیهقی هم صلابت، فخامت، سادگی، استواری و پارسی‌مداری عهد سامانی و غزنوی را دارد و هم مختصاتی از نثر در حال نضج فنی در آن است، یعنی آمیختگی نظم و نثر را دارد که در عهد قبل مرسوم نبود، و هم شعر عربی و ضرب‌المثال عربی آورده است و آیه و حدیث دارد.» (شمیسا، 1382:48)

در حقیقت همین قدرت زبان و سبک تاریخ بیهقی است که به اثر او بعد شاعرانگی می‌دهد و یافتن عناصر ادبی در آن اثر را بیشتر در زمره آثار ادبی قرار می‌دهد تا کتاب‌های تاریخی.

در مقابل سبک انشای داستان رابعه ساده است و از پیچیدگی‌های زبانی به دور است. جمله‌ها اغلب کوتاه و ساده‌اند و کمتر جمله مرکب تودرتویی دیده می‌شود. نثر مستعان سادگی، انسجام و استواری قابل توجهی دارد که تحت تأثیر دقت فراوان نویسنده در نحوه ترکیب عناصر زبانی، در اثر به چشم می‌خورد. البته از ترکیب-سازی‌ها، واژگان غنی و پربار بهقی، صلابت سخن و شیرینی بیان وی در بیان صحنه‌های بزم در این رمان خبری نیست. بلاشک نمی‌توان قدرت نویسندگی بهیقی را به مستعان قیاس کرد.

توصیف:

اما عنصر توصیف در هر دو اثر جایگاه ویژه‌ای دارد. بالأخص در فضاسازی‌ها و ترسیم صحنه‌ها به هر دو نویسنده کمک شایانی کرده است. صحنه‌های بزم و رزم، لشکرکشی‌ها، برگزاری آیین‌ها، اعیاد و مراسم‌هایی چون خلعت‌بخشی، جنگ مصاف و نحوه‌ی رزمایش و سان دیدن سپاهیان همچنین مراسم شکار پادشاه که کم و بیش در هر دو اثر می‌توان نمونه‌هایی از آن‌ها را یافت، علاوه بر جنبه زیبایی این توصیفات اطلاعات مهمی به لحاظ تاریخی و اجتماعی به دست می‌دهند و بسیار حائز اهمیت هستند.

وصف عرض سپاه:

«هنگامی که عرض سپاه شروع شد با نهایت دقت از سوابق افراد جويا می‌شدند. و هرکس را که در انتساب او به دیالمه شبهه‌ی پدید می‌آمد از صف خارج می‌کرد و نامش را از دفتر ثبت‌نام سپاهیان می‌زدود. به این ترتیب عده زیادی از سپاهیان قدیم و جدید از مواجب و جیره برای خود و علوفه برای مرکبشان محروم شدند.» (مستعان، 1369: 623) یا:

«امیر روز دیگر برنشست و به صحرا آمد و سالار لشکر را که نامزد کرده بودند تا به آلتونتاش پیوندند دیدن گرفت و تا نماز دیگر سواران می‌گذشتند با ساز و سلاح تمام و پیاده‌انبوه، گفتند عدد ایشان پانزده هزار است. چون لشکر تعبیه بگذشت امیر آواز داد...» (بهیقی، 1388: 480)

آنچه از این پژوهش برمی‌آید این است که تاریخ بهیقی به عنوان متنی که ملتقای ادبیات و تاریخ است در زمینه‌ی داستانی و عناصر داستان حرف‌های بسیاری برای گفتن دارد. در حقیقت بهیقی چون داستان‌سرایی شیواسخن در نهایت بلاغت و استادی به روایت داستان و ذکر حوادث و رویدادهای تاریخی می‌پردازد. او در این کار هرگز از اصول علمی تاریخ‌نگاری عدول نمی‌کند و حقایق تاریخی را فدای داستان‌پردازی نمی‌کند. رمان رابعه نیز داستانی است که تصویرگر وقایع تاریخی البته با استناد به کتب تاریخی است و مزیت تاریخ بهیقی را از این لحاظ ندارد. از مقایسه این دو اثر با هم نتایجی به دست آمده است از جمله:

- تاریخ بهیقی در نوع خود یک رمان تاریخی است. نویسنده با قدرت داستان‌پردازی فوق‌العاده‌ای که دارد حوادث تاریخی را با قدرت اعجاب‌آمیزی که در فضاسازی و ترسیم صحنه‌ها از خود نشان می‌دهد از اثر خود یک تاریخ تصویری ساخته است. بنابراین بهیقی نویسنده‌ی اثری است که حوادث تاریخی واقعی را با اسلوب-ها و تکنیک‌های داستان‌نویسی به تصویر کشیده است.

- بهیقی از نظر کاربرد عناصر داستانی در بسیاری از زمینه‌ها از جمله شخصیت‌پردازی، مکان و فضاسازی، زبان، توصیف و ... نسبت به مستعان برتری غیرقابل انکاری دارد. چراکه وی پیش از آن‌که نویسنده باشد، بیننده‌ی حوادث است و این امر به وی کمک بسیاری می‌کند، در قیاس با مستعان که تنها ابزار وی در تصویرسازی، تخیل، است.

– به لحاظ ادبی نیز اگرچه رابعه عنوان یک رمان تاریخی را یدک می‌کشد و تاریخ بیهقی اثری است در مرزهای مشترک تاریخ و ادبیات، اما ادبیات تاریخی در حوزه‌های زبان، شیوه نگارش، ترکیب‌سازی، استفاده از صناعات ادبی با رمان رابعه غیرقابل مقایسه است.

در پایان باید اظهار کرد تاریخ بیهقی اثری است چند جانبه، که می‌توان آن را در حوزه‌های مختلف با متون مختلف مورد بررسی قرار داد و در این میان بعد از روزها و ماه‌ها کنکاش به برتری این متن کم‌نظیر پی‌برد و با وجود حجم عظیم پژوهش‌هایی که پیرامون این متن انجام شده است به مواردی بکر از جنبه‌های ناشناخته‌ی آن دست یافت.

فهرست منابع

کتب:

۱. بهزادی، علی؛ (1375)، شبه خاطرات، تهران: زرین، چاپ دوم.
 ۲. بیهقی، ابوالفضل؛ (1388)، تاریخ بیهقی با معنی واژه‌ها و شرح جمله‌های دشوار و برخی نکته‌های دستوری و ادبی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، چاپ چهارم.
 ۳. ترکمنی آذر، پروین و صالح پرگاری؛ (1389)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران: سمت، چاپ پنجم.
 ۴. شمیسا، سیروس؛ (1382)، سبک‌شناسی نثر، تهران: میترا، چاپ هفتم.
 ۵. صفا، ذبیح‌الله؛ (1371)، تاریخ ادبیات ایران، جلد دوم، تهران: فردوس، چاپ هشتم.
 ۶. غلام، محمد؛ (1381)، رمان تاریخی، تهران: چشمه، چاپ اول.
 ۷. کلیفورث باسورث، ادموند؛ (1370)، تاریخ سیستان، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
 ۸. همان، (1365)، تاریخ غزنویان، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
 ۹. مستعان، حسینقلی؛ (1369)، رابعه، تهران: نقره.
 ۱۰. نامعلوم، (1366)، تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران: انتشارات پدیده خاور، چاپ دوم.
 ۱۱. یاحقی، محمدجعفر؛ (1388)، یادنامه ابوالفضل بیهقی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ چهارم.
- مقالات:

۱. آژند، یعقوب، «پا به پای پاورقی‌نویسان»، ادبیات داستانی، ش 52، صص 154-158.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی، (1388)، «جهان‌بینی ابوالفضل بیهقی» به کوشش محمدجعفر یاحقی، یادنامه ابولفضل بیهقی، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۳. الماسی، بهزاد، «ادبیات و اخلاق، نگاهی به تاریخ بیهقی»، همشهری، مرداد 1384.
۴. همان، «تصویرسازی در ادبیات بیهقی»، همشهری، آبان 1383.
۵. بهرامی، عزیز، «جنبه‌های رمان در تاریخ بیهقی»، کیهان فرهنگی، خرداد 79، ش 164، صص 9-14.
۶. بیانی، شیرین، (1388)، «زن در تاریخ بیهقی» به کوشش محمدجعفر یاحقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
۷. رضی، احمد؛ «داستان‌وارگی تاریخ بیهقی»، نامه فرهنگستان، تیر 1382، ش 23، صص 6-19.
۸. گلی‌زاده، پروین، «جلوه‌های هنری و بلاغی در تاریخ بیهقی» مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی، دی‌ماه 1381، صص 95-105.
۹. میلانی، عباس، «تاریخ در تاریخ بیهقی»، ایران شناسی، 1382، ش 5، صص 702-721.

۱۰. یوسفی، غلامحسین، (1388)، «هنرنویسندگی بیهقی» به کوشش محمدجعفر یاحقی، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

